

تورم خاطرات گذشته

(آسیب‌شناسی شیفتگی نویسندگان مسلمان به میراث علمی و ادبی)

اسلامی پس از یورش مغول)

حسین ایمانیان*

استادیار گروه زبان و ادبیات عربی دانشگاه کاشان

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۴/۰۹/۱۷

تاریخ دریافت: ۱۳۹۴/۰۵/۰۳

چکیده

روان بحران‌زده انسان مسلمان پس از یورش مغول یا به گونه‌ای مالیخولیایی از واقعیت می‌گریزد و در جهان تخیل و ماورا پرسه می‌زند و یا شیفته گذشته - به گمان او - کامل و زرین خود می‌شود و از هر چه بوی نوآوری، تازگی و یا حتی غیراسلامی داشته باشد، بیزار می‌گردد. پیامد چنین امری در حوزه شعر، توجه به تأویل‌های غیرمنطقی و استعاره‌های دور و غریب و نظم بر شیوه گذشتگان است و در حوزه نگارش علمی، بسنده کردن به بازخوانی و بازنویسی نوشته‌های گذشته و عدم نوآوری و طرحی نو در انداختن. در جستار پیش رو، پس از نگاهی گذرا به علت این امر، به چرایی گسترش پدیده شرح و حاشیه یا گزیده‌نویسی نویسندگان عرب‌زبان این دوره می‌پردازیم. به باور ما چنین گرایشی به نوشته‌های پیشین و شرح و گزیده کردن آنها، نوعی توجه به میراث عربی - اسلامی است که ریشه اصلی آن را باید در گسترش روحیه تقلید در این دوران و نیز نگاه همراه با حسرت و احترام به گذشته جست‌وجو کرد؛ نگاهی که از یک سو، تحت تأثیر دیدگاه‌های نقادانه رایج در عصر و وظایفی است که سخن‌سنجان این دوره برای شاعر و نویسنده تعیین کرده‌اند و از دیگر سو به شرایط روانی، اجتماعی، سیاسی و باوری انسان مسلمان در آن دوره برمی‌گردد.

کلیدواژه‌ها: یورش مغول؛ میراث؛ تقلید؛ شرح و حاشیه و گزیده‌نویسی؛ روان‌شناسی اجتماعی.

مقدمه

رویکردهای فکری، باوری، اجتماعی و سیاسی و ادبی دوران پس از یورش مغول در ایران و جهان اسلام داستان پیچیده، چندلایه، مبهم و گاه گیج‌کننده‌ای دارد و حتی برای شناخت بهتر بسیاری از رویکردهای ادبی و شعری این دوران، باید به شخصیت روانی انسان ایرانی و مسلمان در این دوره پی ببریم. بدون شناخت روان این انسان، فهم ریشه بسیاری از جریان‌ها، سبک‌ها و گونه‌های ادبی ناممکن است.

انسانی که گذشته‌ای زرین و درخشان را پشت سر خود می‌بیند اما اکنون مغلوب وحشیانی بیگانه شده و گمان می‌کند به تاریخ و فرهنگ و هویت او تجاوز شده‌است؛ چنین انسانی همواره با نگاهی حسرت‌آمیز در تلاش برای بازیابی و بازنویسی این هویت از دست‌رفته و درخشان است. از سوی دیگر او، سرخورده و شکست‌خورده، گمان می‌کند دوری از اندیشه‌های دینی اسلامی، چنین مصیبتی را برایش به وجود آورده‌است؛ بنابراین به گونه‌ای افراطی به ظاهر شریعت روی می‌آورد و چون خود را ناتوان در گره‌گشایی از مشکلات می‌یابد، به زهد و عرفان و انزوا کشیده می‌شود. این انسان سرشار از ویژگی‌های متناقض است: انسانی تجاوززده با گذشته‌ای درخشان و اکنونی ناامیدکننده، در حسرت هویت از دست‌داده، گوشه‌گیر و

همه این ویژگی‌های روانی در انسان سده‌های میانه، به گرایش‌های ادبی او نیز جهت می‌دهد؛ از یک سو او را شیفته دانش‌های وابسته به حوزه دین مانند تفسیر، فقه، و حدیث می‌سازد و از منطقی و فلسفه روی‌گردان می‌کند، از سوی دیگر اندیشه و دستاورد گذشتگان خود را کامل و جامع و یک‌الگوی مقدس می‌پندارد؛ پس بیش از آنکه از اندیشه و ذوق خود بهره بگیرد و نوآوری کند، از راه‌های گوناگون به بازنویسی و بازآفرینی میراث علمی و ادبی خود می‌پردازد.

در جستار پیش‌رو، ابتدا از علل گوناگون رونق بازار تألیف در دوران پس از یورش مغول سخن می‌گوییم و می‌بینیم که برخی از سخن‌سنجان به همین دلیل، از نام‌گذاری این دوره به عصر انحطاط خودداری می‌کنند و نام‌هایی بر آن می‌نهند که بیشتر به علت گرم

بودن بازار نگارش کتاب است. سپس می‌خوانیم که بیشتر تلاش نویسندگان این دوره به شرح و گزیده‌نویسی یا بازخوانی نوشته‌های پیشین منحصر بوده‌است. چنین امری شاید به گسترش روحیه سنت‌گرایی و توجه به میراث گذشته در مسلمان این دوره برگردد. به باور ما سه عامل در تقویت این روحیه تأثیر داشته‌است که عبارتند از: (۱) دین‌مداری حاکمان و توده مردم؛ (۲) ترس از چیرگی اندیشه‌های بیگانه؛ (۳) دیدگاه‌های نقادانه رایج که نگاه به گذشته را شرط برتری اثر ادبی می‌دانند.

آنچه پیش از این درباره جنبش تألیف در دوران انحطاط ادب عربی نوشته شده‌است، عمدتاً نگاهی ستاینده به چنین پدیده‌ای داشته‌است و کمتر به چرایی رخ دادن و جنبه‌های منفی‌اش پرداخته‌است. نگاهی به برخی از مقدمه‌های نویسندگان کتاب‌های همین دوره و شنیدن دغدغه‌های آنها ما را با برخی از این جنبه‌های منفی آشنا می‌کند. مهم‌ترین منابع نویسنده، کتاب‌های یادشده و برخی نوشته‌هاست که حالات دینی، روانی و ادبی این دوران را آیینگی می‌کند.

پویایی جنبش تألیف و نگارش در دوران انحطاط

کمابیش از پنجاه سال پیش تاکنون، مباحثی در بازار نقد عربی میان سخن‌سنجان عرب و خاورشناسان درباره عصر انحطاط یا دوران پس از یورش مغول پیش آمده‌است. بیشتر این سخن‌سنجان، بنابر دلایلی مخالف نام‌گذاری این دوران به «انحطاط» هستند. دلایل این افراد را به طور فشرده می‌توان سه مورد دانست:

(۱) برخی می‌گویند انصاف نیست دوره‌ای که در آن مغول‌ها و صلیبی‌ها را نابود کردیم، عصر انحطاط بنامیم (ضیف، بی‌تا: ۴۵)؛ (۲) برخی نیز ضعیف و نازا دانستن اندیشه را در این دوره نادرست می‌دانند؛ چراکه این دوره دانشمندانی چون ابن خلدون، سیوطی، ابن عربی، ابن منظور، ابن تیمیه، ابن رشد، نویری، ابن خلکان، ابن حزم، فخر رازی و بسیاری دیگر را

در خود دیده‌است (ر.ک: امین، ۱۹۸۰: ۱۰؛ الجندی، ۱۹۸۵: ۱۹۰؛ ۳) دسته‌ای دیگر بر این باورند که بسیاری از اندوخته‌های فکری و ادبی این عصر، همچنان به شکل نسخه‌های خطی است (موسی باشا: العثماني، ۱۹۸۹: ۵) و هنوز چاپ نشده‌است؛ از این رو دست‌کم تا زمانی که همه این آثار در دسترس نباشد، نمی‌توانیم دیدگاهی نزدیک به یقین و یا قطعی درباره این عصر ارائه کنیم.

درباره اینکه چنین دیدگاه‌هایی تا چه اندازه درست است، باید در جای دیگر سخن گفت اما اگر بخواهیم تنها روی یک نشانه برجسته و درخور در ادبیات این دوران دست بگذاریم، بدون شک پویایی جنبش نگارش و تألیف و ظهور دانشمندان پرکار خواهد بود.

پس از آنکه بسیاری از نشانه‌های تمدن و فرهنگ اسلامی و نیز بسیاری از کتابخانه‌ها در پی یورش مغول ویران شد، طبیعی بود که جنبش تألیف کتاب نزد مسلمانان شکل بگیرد. مهم‌ترین دلیلی که بر پویایی این جنبش دامن می‌زد، «نیاز به کتاب‌هایی بود که جای تهی کتاب‌های از میان رفته را پر کند» (الحسین، ۲۰۱۱: ۷۶ و فروخ، ۱۹۹۲، ج ۳: ۶۱۳). این دانشمندان دریافتند که میراث مکتوب آنها تا اندازه زیادی، از میان رفته‌است. سیوطی در این باره می‌نویسد: «بیشتر کتاب‌ها در آشوب تاتار و دیگران از میان رفته‌است؛ به گونه‌ای که تمام نوشته‌های موجود از نویسندگان گذشته درباره زبان عربی، به اندازه بار یک شتر هم نمی‌رسد» (سیوطی، بی تا، ج ۱: ۹۷). افزون بر این، ساخت مدارس علمی جدید و کتابخانه‌ها و تشویق برخی حاکمان به دانش، به این امر مهم یاری می‌رساند و بالاتر از همه اینکه برخی دانشمندان، نگارش یا کتابت را وظیفه دینی خود می‌پنداشتند.

این شیفتگی به تألیف سبب شده بود که شمار نوشته‌های برخی دانشمندان این دوره از صد، افزون شود؛ برای نمونه آثار سیوطی و ابن تیمیه بیش از پانصد کتاب است. اگرچه برخی از این نوشته‌ها گاه چند صفحه بیشتر نبوده و برخی آنها مانند مستدرک یا الحاقی بر نوشته‌های دیگر و یا حتی گزیده و شرح یا تفسیری از نوشته‌های پیشین خود نویسنده بوده‌است. برای نمونه چون *قلعشندی* دید که یکی از مقامه‌های او به نام *الکواکب الدرّیة فی المناقب البدریة* در بردارنده معانی و اندیشه‌هایی است که نیاز به روشن‌سازی دارد، کتاب

جامع خود به نام **صبح الأعشى فى صناعة الإنشاء** را نگاشت تا شرح و تفسیری بر فرازهای کوتاه خود در مقامه یادشده باشد (ر.ک: موسی باشا: المملوکی، ۱۹۸۹: ۵۴۹) و همو چون متوجه شد که حق سخن را در کتاب **نهاية الأرب ادا** نکرده است، در کتابی دیگر به نام **قلائد الجمان فى التعريف بقبائل عرب الزمان** آنچه را در کتاب نخست نیاورده بود، اضافه کرد (همان: ۵۵۲). و به همین شکل **المحبی** کتاب **جنی الجنین فى تمییز نوعی المثبیین** را به عنوان الحاقی بر کتاب خود به نام **ما یعول علیه فى المضاف و المضاف إليه** نگاشت (موسى باشا: العثمانی، ۱۹۸۹: ۶۳۱).

البته چنین پدیده‌ای تنها ویژه آن دوران نیست. چه بسا اکنون هم اتفاق می‌افتد که نویسنده‌ای پس از گذشت زمانی از تألیف کتابش بخواهد بخش یا بخش‌هایی را بر آن بیفزاید یا چیزی را تغییر بدهد اما معمولاً نام کتاب را عوض نمی‌کند، بلکه تنها آن را در چاپ یا ویرایش جدیدتری عرضه می‌کند. شاید اگر در آن روزگار هم نوبت چاپ یا ویرایش کتاب، ثبت می‌شد، نویسندگان پس از اندک دگرگونی یا شرح لغوی در کتاب‌های خود، نام تازه‌ای را بر آن نمی‌نهادند و بدین‌گونه شمار آثار یک شخص بدان اندازه که گفتیم نمی‌رسید.

مهم‌ترین ویژگی بسیاری از این نوشته‌ها این است که به شکل دایرةالمعارف‌ها یا جُنْگ‌هایی در موضوع‌های گوناگون بوده که هر مطلب با ارزش و بی‌ارزش همپیوند با آن موضوع را ثبت می‌کردند و بدین‌گونه از یک‌سو «تمام نشانه‌های فرهنگی و تمدنی اسلام را از خطر نابودی حفظ کرده» (الحسنیه، ۱۹۹۷: ۸۰) و از دیگر سو خدمت شایانی به پژوهشگران دوره‌های پسین کرده‌اند.

شرح، گزیده و حاشیه‌نویسی

چنان‌که گفته شد با وجود فراوانی تعداد تألیفات نویسندگان و شاعران در این دوره، بیشتر نوشته‌ها تهی از نوآوری است؛ زیرا موضوع‌هایی که دانشمندان در این دوره بدان‌ها روی آورده‌اند یا دنباله کارهای گذشتگان است و یا گزیده کردن کتاب‌های طولانی و شرح و حاشیه‌نویسی بر آنها. این شوق به آثار گذشته را کمابیش نزد همه دانشمندان یا نویسندگان این دوره می‌بینیم. شخصی مانند ابن منظور، گرد آورنده فرهنگ معروف **لسان العرب**، شیفتگی ویژه‌ای به گزیده کردن کتاب‌های پر حجم داشته‌است به گونه‌ای که این نوع آثار او نسبت به آنچه خود نوشته، بسیار بیشتر بوده‌است. صفادی درباره او گفته است: «هیچ کتاب مطولی در ادبیات و دیگر فنون نمی‌شناسم، مگر اینکه ابن منظور آن را گزیده کرده‌است» (ر.ک: ابن منظور، ۱۹۸۴، ۱: ۱۴ و عسقلانی، ۱: ۲۶۳). فرزند ابن منظور، قطب‌الدین نیز گفته‌است: «کتاب‌های گزیده‌ای که پدرم با خط خود بر آن تعلیق نوشته، به پانصد جلد می‌رسد» (ابن منظور، همان و عسقلانی، همان). حتی شخصی به نام شریف نیشابوری (وفات ۷۷۶هـ.ق) نوشته‌هایی دارد که جمله‌گی شرح است؛ مانند شرح قصیده السبئی، الغباب شرح اللباب، شرح التسهیل، شرح الشافیه، شرح التلخیص، شرح المنار، شرح التنقیح، شرح لب اللباب و... (ر.ک: فروخ، ۱۹۹۲، ج ۳: ۸۰۹).

کمال‌الدین آدقوی (۷۴۸-۶۸۵هـ.ق) فقیه، لغت‌شناس، نویسنده و شاعر آغاز این دوره در بیت‌هایی از وضعیت دانش در روزگار خود گلایه و به این نکته که دانشمندان نابغه عصر، تنها به بازگویی و نقل و گزارش‌نویسی گفته‌های گذشتگان می‌پردازند، اشاره کرده‌است:

إِنَّ الدروس بمصرنا في عصرنا طُبعت على كَفْطٍ و فرط عِيَاظ

و مباحث لا تنتهي لنهايةٍ جَدَّالاً و نقلن ظاهر الأَغْلَاط

و مُدَرِّسٍ يُبَدِي مباحث كَلِّهَا نشأت عن التخلیط و الأَخْلَاط

و محدثٍ قد صار غايه علمه أجزاء يرويهها عن الدَّمِيَاظِي...

و الفاضلُ النحريرُ فيهم دأبه قول أرسطاطاليس أو بقراط

و علوم دين الله نادت جهرةً هذا زمانٌ فيه طَيِّ بساطي^(۱) (همان، ۳: ۷۵۹)

بنابراین «جنش تألیفی این دوره را می‌توانیم جنبش حاشیه‌نویسی بدانیم» (طنطاوی، ۱۳۹۱: ۲۴۶). برخی همین پدیده را یکی از عوامل انحطاط دانش و ادب پارسی و عربی در این دوران می‌دانند. برخی دیگر به پشتیبانی از این پدیده برآمده و آن را «گونه‌ای شیوه پژوهشی در حوزه‌های دینی و علمی آن عصر به شمار آورده و گزیده‌نویسی و دوباره‌گویی‌ها را از جمله ویژگی‌هایی دانسته‌اند که پیشرفت علم بدان نیاز داشته‌است» (برای نمونه ر.ک: موسی باشا، الأدب، ۱۹۸۹: ۱۴۵). البته آن‌گونه که در شعر بالا دیدیم، چنین پدیده‌ای مورد انتقاد بسیاری از دانشمندان حتی در همان زمان بوده‌است.

گفتنی است برخی از کتاب‌ها آن‌قدر پیچیده و دیریاب است که تعلیق و حاشیه‌نویسی بر آنها در هر دوره‌ای نیاز است، به‌ویژه اگر این کتاب‌ها برای آموزش نوآموزان به کار گرفته شود. *تفتازانی درباره علت گزیده کردن کتاب تخلص المفتاح می‌گوید:*

در آغاز، *تخلص المفتاح* را شرح کردم و پرده از اسرار آن گشودم، اما سپس گروه زیادی از دانایان و فاضلان قوم، چون دیدند نوآموزان از درک اسرار این کتاب ناتوان هستند، از من درخواست کردند این کتاب را گزیده سازم و تنها بر بیان معانی و کشف اسرار آن بسنده کنم... (تفتازانی، ۱۳۶۹: ۴).

در سال ۶۴۵ هجری خلیفه به مدرسان مدرسه مستنصریه فرمان داده بود که از این‌پس چیزی از تصانیف خود بر طلاب نخوانند، بلکه کلام مشایخ را برای حفظ ادب نسبت به آنان و از راه تبرک، به شاگردان بیاموزند (صفا، ۱۳۶۳، ج ۳: ۲۳۷، نقل از الحوادث الجامعه، حوادث سال ۶۴۵). به این ترتیب به گفته ذبیح‌الله صفا، دایره تدریس، محدود و از آزادی عقیده مدرسان کاسته شد و سبب گردید که شرح‌ها و تلخیص‌ها و حاشیه‌های متعددی درباره کتاب‌های متقدمان تدوین شود و برای تدریس به کار رود (همان، ۳: ۲۳۷).

زیاده‌روی در این کار اعتراض برخی دانشمندان را چه در گذشته (ر.ک: ابن خلدون در المقدمه، ۱۹۸۸، فصل: فی أن كثرة الاختصارات المؤلفة فی العلوم مخللة بالتعلیم، ۵۵۸) و چه پس از آن در پی داشته‌است. حاجی خلیفه درباره زبانی که این پدیده برای آموزندگان داشته، می‌نویسد:

زیادی در گزیده‌نویسی علوم به امر آموزش ضربه می‌زند... اینان خواستند از بر کردن مطالب را بر نوآموزان آسان کنند، اما آنها را سوار بر مرکب سختی کردند که جلو توانمندی‌شان را می‌گیرد (حاجی خلیفه، ۱۹۹۹، ج ۱: ۵۵).

و این گونه بود که گاه شرح، پشت شرح، و حاشیه پس از حاشیه، نگاشته می‌شد و پیامد کار، نوشته‌هایی گاه چندجلدی می‌شد که به حافظه سپردن همه دیدگاه‌های آن برای آموزنده بسیار سخت‌تر از اصل کتاب می‌شد. کتاب **مغنی اللیبب** ابن هشام، نمونه مشهور این گونه نوشته‌هاست.

ما گمان می‌کنیم که ریشه اصلی این شرح، حاشیه و گزیده‌نویسی و توجه به کتاب‌های گذشته نزد دانشمندان و روشنفکران این دوره را در جای دیگری باید یافت. به باور ما این پدیده در واقع گونه‌ای از توجه به میراث و سنت است که خود به گسترش و اهمیت تقلید یا پیروی در اندیشه مردم آن دوره برمی‌گردد. شدت یافتن روحیه تقلید است که سبب شده انسان مسلمان همواره و به‌ویژه در این دوره، بر گذشته خود چه در ادبیات و چه در اندیشه یا سیاست به چشم تقدس بنگرد و گمان کند آنچه گذشتگان آورده‌اند، کمال هنری و اندیشه‌ورزی است.

اسماعیل بن محمد مستملی بخاری (وفات ۴۳۴ هـ) در بخشی از مقدمه خود بر شرح

کتاب **التعرف لمذهب التصوف** می‌نویسد:

و من آن کتاب را شرح کردم تا به سخن پیران متقدم تبرک کرده باشم و نیز مقتدی باشم و نه مبتدی، تا کسی بر من عیبی نکند (مستملی، ۱۳۶۳، مقدمه مؤلف، ج ۱: ۳۳).

می‌بینید که ترس از خرده‌گیری دیگران چگونه سبب شده که ایشان به مقتدی بودن خود

افتخار کنند!

«ادونیس در بیشتر نوشته‌های نقدی و نظری خود بر این باور است که گرفتاری تمدن عربی در تمام تاریخ آن به این نکته برمی‌گردد که نیروهای ایستا و محافظه‌کار همواره برابر نیروهای پشتیبان دگردیسی و نوآوری قرار گرفته و آنها را از کار انداخته‌اند. او یقین دارد که بیشتر تلاش‌ها در حوزه شعر در فرهنگ عرب با نگاه به گذشته و با آرزوی بازگرداندن آن، شکل گرفته‌است» (ر.ک: الیوسفی، ۲۰۰۲، ج ۱: ۳۸).

بنابراین ریشه اصلی پدیده یادشده را در دوران انحطاط باید در قداست خاطره گذشته در ذهن مردم آن دوره جست‌وجو کرد که خود به سه عامل اصلی برمی‌گردد: دینی و اعتقادی (توجه به مظاهر دین)، اجتماعی و سیاسی (به‌ویژه رویارویی با یورش مغول و صلیبی‌ها) و ادبی یا نقادانه (تعریف تازه‌ای که سخن‌سنجان از شعر و ادب، ارائه و وظایفی که برای نویسندگان معین کرده‌اند). اکنون به نقش هریک از این عوامل سه‌گانه در نیرو بخشیدن به روحیه گذشته‌باوری نزد ادیبان و دانشمندان این دوره می‌پردازیم.

۱. ۱. عامل نقادانه یا ادبی

آیا ممکن است دیدگاه‌های نقادانه سخن‌سنجان این عصر در باب شعر و ملاک‌های شعر بودن اثری یا تألیف علمی، در گرایش شاعران و ادیبان به گذشته و پیروی از آن و نیز محدود کردن چهارچوب آزادی آنها نقش داشته باشد؟ به باور ما این دیدگاه‌ها نقش زیادی در نوع معیارهای ارزش‌دهی به آثار ادبی و هدایت مسیر شعر و ادب به جهتی ویژه داشته‌اند.

مقّری، نویسنده کتاب **نفع الطیب** که از ادیبان زبان‌آور این دوره است، از زبان شخصی که نامش را نمی‌آورد، مقصود از تألیف را چنین بیان می‌کند: (۱) تألیف موضوعات بی‌سابقه؛ (۲) تکمیل کمبودها؛ (۳) درست کردن اشتباهات؛ (۴) شرح مشکلات؛ (۵) گزیده کردن نوشته‌های طولانی؛ (۶) گرد آوردن بحث‌های پراکنده؛ (۷) مرتب کردن مطالب به هم‌ریخته (ر.ک: حرکات، ۲۰۰۰م، ج ۱: ۵۷).

می‌بینیم که از هفت انگیزه یادشده برای تألیف، شش‌تای آن به‌نوعی، بررسی و نگاه دوباره به کتاب‌های گذشتگان است. اگرچه در همین امر هم ممکن است نکات مثبتی وجود داشته باشد که اکنون موضوع بحث ما نیست.

در تعریفی هم که از شعر نزد برخی از سخن‌سنجان این دوره مطرح شده‌است، چهارچوب آزادی شاعر را تنگ‌تر از گذشته می‌بینیم؛ زیرا یکی از ویژگی‌های مهم شعر بودن در این تعریف، پیروی از اسلوب‌های شناخته‌شده نزد عرب است. این همان تقلید و توجه به میراث است که از جنبه منفی آن، بسیاری از سرقت‌های ادبی را در این دوره به دنبال داشته‌است. احسان عباس می‌نویسد:

دانشمندان عروض در تعریف شعر گفته‌اند که شعر سخنی است موزون و مقفأ، اما این تعریف، ابن خلدون را راضی نمی‌کند؛ زیرا تعریفی است ناقص که تنها جنبه عروضی را در نظر دارد و از این رو در تعریف شعر می‌گوید: شعر سخنی است بلیغ بر پایه استعاره و توصیف، دارای بخش‌هایی هماهنگ در وزن و زوی که هر بخش آن در معنا از بخش‌های پس‌وپیش از خود مستقل است... و بر شیوه‌ها و اسلوب‌های شناخته‌شده نزد عرب است (عباس، ۱۹۸۱: ۶۲۴؛ نیز رک: بدوی، ۲۰۰۳: ۱۱۸-۱۱۷).

به گفته احسان عباس، مهم‌ترین و گنگ‌ترین بخش در این تعریف، بخش پایانی آن است؛ بر این اساس اگر شعری بر آن اسلوب گذشته نباشد، اگرچه همه عناصر دیگر را در بر داشته باشد، شعر به شمار نمی‌آید، بلکه نظم است (عباس، ۱۹۸۱: ۶۲۴).

۲. انگیزه‌های اجتماعی و سیاسی (عامل روانی)

دو رویداد مهم در این دوره است که در پیدایی یا گسترش بسیاری از رویکردهای ادبی و سبک‌های شعری و حتی اندیشه و فرهنگ اجتماعی مسلمانان اثرگذار بوده‌است؛ یکی یورش مغول و دیگری رویارویی با اروپایی‌ها در جنگ‌های معروف به صلیبی^(۲). در نتیجه انسان مسلمان از یک سو مقاومت اسلامی را وظیفه شرعی خود دانسته و از دیگر سو همواره نگران نفوذ اندیشه‌ها و باورهای غیراسلامی و ازدست‌دادن زبان و فرهنگ خود بوده‌است. کوتاه‌سخن

اینکه وی احساس کرده که به هویت او تجاوز شده است. در واقع همین روان شکست خورده و ناخودباور اوست که یکی از عوامل عقب ماندگی فکری و منطقی او در عصرهای پسین تاکنون بوده است^(۳).

بخشی از این دوره را باید عصر درگیری میان اسلام و مسیحیت دانست که از یک سو پایداری و جهاد اسلامی درازدانی را در پی داشت و در نتیجه سلاطین مملوکی توانستند بر دشمنان مسیحی خود پیروز شوند؛ شرح این نبردها و دلاوری‌های سپاهیان و پادشاهان آنها در سروده‌های شاعران این دوره بازتاب دارد. از سوی دیگر همین درگیری، انگیزه اصلی روی آوردن شاعران به موضوع‌هایی چون مدایح نبوی، بدیعیات و شعر صوفیانه و نیز تألیف در زمینه‌های فقه و حدیث و تفسیر قرآن بوده است.

و شاید همین عامل بوده است که سبب شده ناقدان در نقد شعر از اصول نقد یونانی دوری کنند و بیشتر به گزارش کتاب‌های نقدی عرب روی آورند. احسان عباس علت این امر را احساس بیزاری عمومی مسلمانان این دوره نسبت به فرهنگ اروپایی و یونانی در نتیجه جنگ‌های صلیبی می‌داند. وی چون وضعیت نقد ادبی در مصر و شام و عراق قرن ششم و هفتم را بیان می‌کند، می‌نویسد:

سخن‌سنجان این مناطق - گویی به خاطر احساس رنج و دشمنی ناخودآگاه حاصل از جنگ‌های صلیبی - از هر نشانه هم‌پیوند با فرهنگ یونانی گریخته و پای‌بند چیزی شدند که گمان می‌کردند اصالت یگانه است [یعنی میراث اسلامی و عربی]. خواننده انتظار دارد نزد شخصی چون عبداللطیف بغدادی که در زمینه فرهنگ فلسفی فعالیت می‌کند، اثری از کتاب شعر نبیند اما چون می‌بیند که وی در زمینه نقد، کتاب *العمدة ابن رشيق* را گزیده نویسی می‌کند، شگفت زده می‌شود (عباس، ۱۹۸۱: ۵۷۶).

از این رو بازگشت به سرچشمه‌های عربی در نقد، مهم‌ترین ویژگی جریان نقدی در مناطق یادشده در این دوران به شمار می‌آید... این اثیر تنها توانست از کتاب *الموازنه* نوشته آمدی و *سِرّ النصاحه* از خفاجی بهره ببرد... و *أسامة بن منقذ* هم در نقد تنها به منابع عربی گذشته و گزیده و منظم کردن مطالب آنها می‌پردازد؛ آن هم کتاب‌هایی که تنها محسنات شکلی را به تصویر کشیده‌اند؛ مانند *البدیع ابن معتر* و *الحالی و العاطل و حایة المخاضرة* نوشته حاتمی و *الصناعین ابو هلال عسکری و اللمع عجمی و عمدة ابن رشیق* (همان: ۵۵۷).

همان‌گونه که پیش‌تر گفتیم، مسلمانان در این دوره بیش از هر زمان دیگر در معرض یورش اندیشه‌ها و باورهای بیگانه بودند. این امر نوعی از ترس مبنی بر ازدست‌دادن میراث شکوهمند گذشته را چه در فرهنگ و تمدن و چه در شعر و دانش و ادبیات برای آنها تداعی می‌کرد. از این رو بر نگهداری میراث گذشته حریص‌تر می‌شدند. این امر به‌ویژه نزد گروه‌های محافظه‌کار و هوادار سنت مانند فقها و علما و متصوفه شدیدتر بود. «عرب‌ها و مسلمانان احساس کردند که ملت‌های همسایه می‌خواهند آنها را نابود کنند و از این رو بر آنها واجب است از میراث ملت خود نگهداری کنند؛ بنابراین شروع به گردآوری همه آگاهی‌های گذشته در کتاب‌های بزرگی نمودند که مانند *دائرةالمعارف‌های امروزی است*» (محمد، ۱۹۹۳: ۲۲). احسان عباس این دوره را به دلیل جنگ‌های خارجی پیاپی و سقوط شهرهای اسلامی، دوره ترس از نابودی (*فترة الخوف من الضیاع*) می‌داند و می‌گوید: «در چنین دوره‌هایی به گزارش از میراث، افزوده و از نقد کاسته می‌شود یا دست‌کم صدای آن ضعیف می‌شود» (ر.ک: عباس، ۱۹۸۱: ۴۹۴)، و این چیزی جز احساس عشق به گذشته و خاطره‌بازی با آن و پرستش سنت نیست که به گفته حسین بشیریه به‌ویژه در شرایطی پیش می‌آید که سنت‌ها مورد تهدید و در معرض خطر قرار گرفته باشند (ر.ک: افشار کهن، ۱۳۸۳: ۴۵). طبیعی است که اقدام تأسّف‌برانگیز یورشگران مغول در به آتش کشیدن کتابخانه‌های بزرگ اسلامی و دیگر نمادهای فرهنگی مسلمانان، بر چنین احساس خطری دامن‌بزند و آنها را شیفته بازنویسی و بازآفرینی نوشته‌های ازدست‌رفته، به شیوه‌های گوناگون کند. انگیزه دیگری که به این سنت‌باوری دامن می‌زد،

پاسداشت زبان عربی در زمانی بود که احساس می‌شد زبان ترکی یا حتی فارسی که بیشتر سیاست‌مداران و ادیبان پس از مغول از آن آگاهی داشتند، جای آن را بگیرد و آثار نوشته‌شده به زبان عربی کم‌کم فراموش شود. «بورینی، شاعر عصر عثمانی (۱۰۲۲-۹۶۳ ه.ق) که زمانی زبان فارسی را فراگرفته بود، صراحتاً اعلام می‌دارد که با وجود این، او یک عرب خالص است:

تَعَلَّمْتُ لَفْظَ الْأَعْجَمِيِّ وَ إِنِّي
مِنَ الْعَرَبِ الْعَرَبَاءِ لَا أَتَكْتُمُ

(ر.ک: موسی باشا، العثماني: ۴۷)

کوتاه‌سخن اینکه روی داده‌های سیاسی یادشده، روان و وحشت‌زده انسان مسلمان را بر آن داشت که به گذشته خود پناه آورد و هویت خود را از خطر فراموشی و فروپاشی در امان نگاه دارد.

۳. انگیزه اعتقادی و دینی

باور دینی در ذات خود به دلیل لزوم پای‌بندی به اصول، تقلید را در پی دارد و پایه‌گذار اندیشه محافظه‌کارانه است. در دوره مورد مطالعه ما، توجه افراطی به دین و پژوهش‌های دینی و پرهیز از دانش‌های فلسفی و عقلانی، نقش بسیار زیادی در پیدایی و عمیق‌تر شدن روحیه تقلید نزد مردم، شاعران و دانشمندان داشته است. به گفته «تارد»^(۴) از میان گرایش‌های درونی انسان، باورها بیش از هر چیز، ملتی را به ملت دیگر نزدیک می‌کند و تقلید، چیزی جز مظهری بیرونی نیست که از دو سرچشمه در درون انسان برگرفته می‌شود: یکی باورها و دیگری خواسته‌ها یا آرزوها... ما در جهان ادبیات یا جامعه، تنها در زمانی از اندیشه یا دستور یا مقصدی پیروی می‌کنیم که آن اندیشه یا مقصد با چیزی از باور یا آرزو، تغذیه شده باشد (طبان، ۱۹۸۶: ۱۲۴؛ نقل از ابراهیم سلامة: تيارات أدبية بين الشرق و الغرب، ۱۱۸).

برای اینکه بدانیم تفکر اشعری‌گری ضد خردگرا از چه زمانی آغاز شد، باید به چند سده پیش‌تر از دوره انحطاط برگردیم؛ زمانی که متوکل با براندازی معتزله و بستن باب اجتهاد، در

را به روی خردگرایی و پژوهش فلسفی بست. پس از آن به‌ویژه با به قدرت رسیدن ایوبیان در مصر و شام که پایتخت علمی و ادبی زبان عربی در آن دوران بود، این پدیده به اوج خود رسید. در واقع پیش از آغاز دوران انحطاط و یورش مغول، باید ایوبیان و شخص صلاح‌الدین را آغازگر مبارزه با تکاپوهای علمی فلسفی و توجه به پژوهش‌های دینی ناب بدانیم. پادشاهان ایوبی پس از صلاح‌الدین هم بیشتر به پژوهش‌های سنی، به‌ویژه حدیث نبوی توجه می‌کردند. «از آنجاکه ایوبی‌ها دانشمندان خردگرا را باقی‌مانده مذهب فاطمی می‌دانستند که به بحث‌های عقلی گرایش دارند، به آنها توجهی نکردند تا جایی که صلاح‌الدین به سال ۵۸۸ هجری دستور قتل سهروردی را داد. اینها باور داشتند که پژوهش‌های علمی، مردم را از اصول دینی دور می‌کند» (التونجی، ۱۹۸۷، ۵۸۳).

بنابراین طبیعی است که در این بازار فکری، چیزی جز تفسیر و فقه و حدیث رونق نداشته باشد و اگر به لغت و نحو و بلاغت نیز توجه می‌شد، بیشتر به خاطر نقشی بود که این فنون در شناخت بهتر قرآن و حدیث و تفسیر داشت و طبیعی است که آموزش در مدارس که ایوبی‌ها و مملوکی‌ها می‌ساختند، بر پایه علوم دینی و مذهب تسنن قرار بگیرد و بیشتر تألیف‌ها هم در این زمینه باشد.

فرمانروایان مغول پس از اسلام آوردن و نیز سلاطین مملوکی مصر، راه ایوبیان را رفتند؛ «گویی شیفتگی مصری‌ها به صلاح‌الدین و دلآوری‌هایش در جنگ‌های صلیبی سبب شد از شیوه فکری او هم پیروی کنند» (ضیف، ۲۰۰۹: ۳۶۶).

این گرایش به پژوهش‌های دینی صرف، به جایی رسیده بود که برخی از ادیبان این دوره، برای نوشتن مطالب غیردینی ناچار بودند عذرخواهی کنند یا دلایلی برای این کار خود بیاورند. یاقوت حموی از جمله این دانشمندان است که در مقدمه کتاب خود **معجم الأدباء** چنین می‌نویسد:

من از منتقدین نفرت‌انگیزی که اشخاص را ناسزا گفته و کم‌قدرشان می‌شمردند، نیک آگاهم؛ افرادی که جهالت، مغزشان را مسموم کرده و نهادشان در برابر موهبات سخاوتمندانۀ طبیعت، سر به شورش برداشته‌است و اعلام می‌دارند که خویش را

وقف موضوعات دینی کردن، حائز اهمیت بیشتر و در این دنیا و آن دنیا مفیدتر است... من انکار نمی‌کنم که وفاداری‌ام نسبت به مسجد و جانماز، با راه نجات در آخرت انطباق بهتری دارد، لکن من به تعقیب بهترین راه موفق نشده‌ام و قطعاً برای فضیلت انسانی کافی است که هیچ‌گونه فعل سزاوار سرزنش مرتکب نشود و در راه فریبکاری قدم نهد (زیاده، ۱۳۵۱: ۱۵۱).

بنابراین، بهتر است نهضت علمی شکوفا شده در دوران پس از مغول را نهضتی دینی بدانیم. با وجود این در خاور جهان اسلام، یعنی در ایران و عراق برخلاف مصر و شام، تا اندازه‌ی زیادی به دانش‌های عقلی هم توجه می‌شد.

در شعر نیز همین دین‌مداری افراطی دیده می‌شود؛ زیرا مردم این دوره در برابر بحران‌های سیاسی، اقتصادی و طبیعی بیش از آنکه به راه‌های منطقی بیندیشند، یا به شعر دینی روی آورده و از خداوند، پیامبر و اولیای تصوف کمک بخواهند یا اینکه برای فراموشی این بحران‌ها، بدان‌ها بختند. در نتیجه شعر این دوره کم‌تر به هدف تکسب و برای ستایش ممدوح زمینی گفته شده است؛ به دیگر سخن، این شعر، این جهانی یا مادی نیست، بلکه یا دینی است (شامل مدایح نبوی و شعر صوفیانه) یا برای سرگرمی (شامل چیستان، معما، تاریخ شعری و شعر هندسی). شعر دینی هم بیشتر به گذشته و سنت توجه دارد.

نگاهی دیگر به این پدیده

اما تنها از این زاویه و نگاه بدبینانه نمی‌توان به پدیده کتاب‌سازی، شرح، حاشیه و گزیده‌نویسی در دوره انحطاط نگریست؛ این امر از برخی جنبه‌های دیگر، ارزش‌ها و سودهایی بسیار مهم داشته است که در اینجا گذرا بدان‌ها اشاره می‌کنیم. نخستین سود مترتب بر این امر، آسان‌سازی حفظ برخی از مطالب دشوار به‌ویژه برای نوآموزان است. ابن خلدون در همان زمان در مقدمه خود به این امر گوشه‌چشمی داشته و گفته است: گاه خواندن شرح‌ها و اختصارها از اصل

کتاب برای نوآموز سودمندتر باشد. اگر کسی بخواهد به تمام آرای اهل فن و موضوع احاطه یابد، همه عمر او در این راه صرف می‌شود و به هدفی نمی‌رسد (ابن خلدون، ۱۹۸۸: ۳۳۰). گویا نظر به همین نکته بوده که حمدالله مستوفی در علت گزیده‌نویسی خود از تاریخ نوشته است:

...تا به آفهام نزدیک‌تر باشد و چون به واجبی قانون [اشارات] آن را رعایت رود، [رغبت] مردم بدان بیشتر گردد (مستوفی، ۱۳۶۲: ۳).

نکته دیگر این است که نویسندگان (گردآورندگان و بازنویسندگان) این دوره قدم بزرگی در پاسداشت میراث اسلامی پیش از خود برداشته و بسیاری از نوشته‌ها را از خطر نابودی حفظ کرده‌اند و اگر تلاش اینها نبود، نام بسیاری از شخصیت‌های علم و ادب اسلامی از حافظه تاریخی ما پاک می‌شد. خیلی از تذکره‌ها شاید تنها یک بیت و حتی یک مصراع از شاعری ثبت کرده و یا نسبی کوتاه از شخصیتی آورده باشند و اگر چنین نمی‌کردند، اکنون همین آگاهی اندک را هم از آن شاعر یا شخصیت نداشتیم و این تلاشی است بس ارزشمند و ستودنی.

فراتر از اینها، نویسندگان این دوره با چنین شیوه‌ای، نخستین گام‌ها را در دانش تحقیق میراث و تصحیح متون برداشته‌اند. اکنون چند نمونه از گزیده‌ها یا شرح‌های این عصر را می‌آوریم تا روشن شود که کار مؤلفان یا شارحان آنها همانند شیوه مصححان امروزی در تصحیح متون است. علامه شیخ داود انطاکی در مقدمه کتاب *تزیین الأسواق بتفصیل أشواق العشاق* می‌نویسد:

خواستم کتاب *أسواق الأشواق من مصارع العشاق* را که منسوب به ابوبکر محمد بن جعفر البغدادی السراج است^(۵)، گزیده کنم، اما این کتاب دارای درازگویی‌های بی‌فایده و گردآوری برخی مسائل غیرضروری چون تکرار و ذکر سند احادیث نبوی و نداشتن چینش بایسته و... بود (انطاکی، ۱۹۵۷، ۱۴).

از این رو وی تلاشی را برای ارائه بهتر این کتاب انجام داده‌است؛ از جمله به گفته خودش: تقسیم‌بندی باب‌ها، منظم کردن مطالب، حذف سندها و تکرارها، معرفی برخی افراد ناشناس

که نامشان در کتاب آمده، تفسیر و شرح واژگان سخت کتاب، شرح واژگان غریب اشعار و... (همان: ۱۵).

و به همین شکل است آنچه ابن هشام/نصاری در مقدمه شرح بر کتاب گزیده خود به نام **شذور الذهب فی معرفة کلام العرب** آورده است، از جمله: کامل کردن شواهد، منظم کردن مطالب پراکنده، توضیح عبارات، حرکت گذاری شواهد و... (ابن هشام، بی تا: ۱۰). مانند همین سخنان را در شرح کتاب دیگر خود **قطر الندی و بل الصدی** می آورد (ر.ک: ابن هشام، بی تا: ۱۲) و یا اقدامی که **علی بن محمد بن عبداللہ یونینی** (وفات ۷۰۱ هـ ق) در مقابله میان نسخه های گوناگون صحیح بخاری انجام داده است، از همین گونه است؛ «متون موجود از این کتاب در زمان یونینی پیچیده و مبهم بوده است به گونه ای که میان نسخه های مختلف آن تفاوت آشکاری وجود داشته، تا اینکه وی با مراجعه به روایات گوناگون و تحقیق آنها، متن کنونی صحیح بخاری را در اختیار ما گذاشته است» (ر.ک: عبدالتواب، ۱۹۸۵: ۱۳ و ۱۴).

تلاش برخی شارحان دوره انحطاط، درست مانند تلاشی است که مصححان هم دوره ما در تحقیق متون کهن انجام می دهند. چنین تلاشی به گفته نجیب مایل هروری بخشی از فن تلخیص است که در بیشتر موارد، همراه با تهذیب بوده است و دانشمندی که به تلخیص کتاب می پرداخته اند، بر موضوع کتاب و نیز پیشینه کتاب هایی از آن دست و از آن موضوع، تسلطی کامل داشته اند و تلخیص از کتاب را همراه با نقد و تهذیب عرضه می کرده اند. گاه چنین تلخیصی چنان مطلوب می افتاده که حتی اصل تألیف را به فراموشی می سپرده است، چنانچه تلخیص **المحصل** خواجه نصیرالدین طوسی که تقریباً متن اصلی **المحصل** فخرالدین رازی را غریب گردانیده و شهرت متن اصلی را تحت الشعاع قرار داده است (مقدمه نجیب مایل هروری بر روح الأرواح سمعانی، ۱۳۶۸، صفحه نودوپنج) و این برخلاف گزیده ساختن و خلاصه کردن است که گاه زیان بخش بوده و با بریدن های نادرست، شکافی در راه فهم مقصود نویسنده اصلی به وجود می آورده است.

سخن پایانی

در مجموع باید گفت بسیاری از نام‌هایی که نویسندگان معاصر عرب یا خاورشناس، بر ادبیات این دوره نهاده‌اند، به سبب همین نگاه پیوسته و همراه با حسرت شاعران و نویسندگان به ذخایر فکری پیش از خود است. افرادی چون شوقی ضیف و عبدالمجید دیاب، این دوره را دوره «إحياء التراث العربی و تجدیده» می‌نامند (ضیف، بی‌تا: ۴۷؛ دیاب، ۱۹۹۳: ۷۹) و طه حسین پیشنهاد می‌دهد آن را عصر دوائر المعارف بنامیم (ر.ک: موسی باشا، المملوکی، ۱۹۸۹: ۱۸). آندره میکل^(۶) هم ادبیات این دوره را ادب الذکری (ادب یادآوری و خاطره)، ادب در چُرت و ادبیات تکرار و جمع می‌نامد (ر.ک: موسی باشا، المملوکی، ۱۹۸۹: ۲۱). محمود سالم محمد نیز این دوره را دوره جست‌وجوی هویت قومی توصیف می‌کند که در شکل مثبتش در توجه به تاریخ قومی و مردمی و نگارش زندگی‌نامه‌ها و حماسه‌های ملی ظاهر شده‌است (محمد، ۱۹۹۳: ۲۲).

در پایان، از تعبیر زیبای پل ریکور^(۷)، فیلسوف فرانسوی، که می‌گوید برخی ملت‌ها دچار تورم خاطره شده‌اند^(۸)، کمک می‌گیریم و می‌گوییم: ادیب و دانشمند و به‌طور کلی انسان مسلمان پس از یورش مغول دچار تورم خاطرات گذشته است؛ زیرا میراث گذشته اسلامی - عربی با همه سایه‌روشن‌هایش، گوش‌تاگوش ذهن و روان او را پر کرده و وی کمتر توانسته خود را از قیدوبند این میراث متورم‌شده رها کند.

نتیجه‌گیری

- پویایی جنبش تألیف در دوره پس از یورش مغول، بیشتر به سبب پُر کردن جای خالی نوشته‌هایی بود که در این یورش از میان رفته بود.
- از آنجایی که بسیاری از نوشته‌های این دوره چیزی فراتر از شرح، حاشیه و تفسیرنویسی یا گزیده کردن کتاب‌های پیشین نیست، بهتر است جنبش تألیف در این دوره را، جنبش حاشیه‌نویسی بنامیم.
- پدیده شیفتگی به کتاب‌های گذشتگان در واقع نوعی توجه به میراث است که خود به گسترش روحیه تقلید نزد انسان مسلمان در این دوره برمی‌گردد.

□ مهم‌ترین دلایل توجه نویسندگان این دوره به گذشته را می‌توان در سه عامل دینی و باوری، روانی و اجتماعی، و ادبی یا نقادانه خلاصه کرد.

پی نوشت

۱. برگردان: در مصر روزگار ما، پژوهش‌ها تنها به جاروجنجال زیاد (پرسروصدا و بی‌مغز) و مباحثی که در جدل و گزارش صرف [دیدگاه‌های دیگران] به فرجامی نمی‌رسد، سرشته شده‌اند. چه‌بسا مدرسی که همه سخنانش خلط و اشتباه است و حدیث‌دانی که نهایت دانش وی، نقل سخنانی از دمیاطی است و شیوه دانشمند ماهرش، گزارش گفته‌های ارسطو و بقراط شده‌است؛ از این رو علوم دین خدا، بلند و آشکارا فریاد برآورده‌اند: این روزگاری است که بساط علوم الهی در آن، پیچیده و پنهان شده‌است.
۲. از جمله مضمون‌های تازه‌ای که در نتیجه جنگ‌های مسلمانان با اروپایی‌ها وارد شعر عربی این دوران می‌شود یا بیش از گذشته رواج می‌یابد، می‌توان به حماسه‌سرایی، وصف ابزار جنگی، ستایش پیامبر (ص) اشاره کرد؛ حتی کتاب‌هایی در موضوع جهاد نیز نوشته می‌شود (ر.ک: احمد احمد بدوی؛ الحیاه الأدیبه فی عصر الحروب الصلیبیه، صفحه ۴۰۶ تا ۵۴۵).
۳. پل ریکور مطلبی دارد که بی‌پیوند با این موضوع نیست؛ وی می‌گوید: واقعیت این است که انسان‌ها وقتی با دیگرانی روبه‌رو می‌شوند که ارزش‌ها و استانداردهای زندگی‌شان با آنها متفاوت است، بسیار احساس ترس و تهدید می‌کنند. حس تحقیر، چه واقعی و چه تخیلی با این حس خطر، ارتباط مستقیم دارد؛ حس خطری که در ذهن، صدمه دیدن (و در نتیجه زخم خوردن) را تداعی می‌کند. تمایل به پس‌زدن و بیرون نگاه‌داشتن «دیگری» از همین حس خطر که گمان می‌رود از طرف دیگری متوجه شخص است ناشی می‌شود (پل ریکور: خاطره و فراموشی؛ www.dibache.com).
۴. گابریل تارد^۱: قاضی فرانسوی که نظریه تقلید را بنیان نهاد. وی با بررسی طبیعت جنایت‌های مختلف، تقلید را علت واقعی و اساسی وقوع جرائم اجتماعی اعلام کرد و دامنه آن را تا آنجا وسعت بخشید که جامعه بدون تقلید را غیرقابل تصور دانست. تارد مشاهده کرد که میزان تطابق افراد با یک اندیشه جدید اغلب تابع یک منحنی به شکل S است. در ابتدا افراد کمی با ایده جدید خو می‌گیرند، سپس میزان تطابق به دلیل مقایسه زیادی از افراد با نوآوری افزایش می‌یابد؛ زیرا عده کمی برای تطبیق با نوآوری باقی می‌مانند (منبع: <http://prchy.blogfa.com>).
۵. منظور وی این است که کتاب *مصارع العشاق* از محمد بن جعفر بغدادی سراج است؛ و ما می‌دانیم که کتاب *أسواق العشاق من مصارع العشاق* تلخیصی است که ابوالحسن بقاعی در قرن نهم هجری از کتاب *مصارع العشاق* گرد آورده‌است.

۶. آندره میکل^۱: نویسنده و خاورشناس فرانسوی و متخصص در تمدن اسلام و عرب؛ از جمله آثار وی که به فارسی هم ترجمه شده است، کتاب اسلام و تمدن اسلامی است که یک دوره کامل از تاریخ و تمدن اسلامی را از آغاز تاکنون در بر می‌گیرد.
۷. پل ریکور^۲: زاده ۲۷ فوریه ۱۹۱۳، درگذشته ۲۰ مه ۲۰۰۵؛ فیلسوف و ادیب برجسته فرانسوی است که با ترکیب شرح‌های پدیدارشناختی با تفاسیر هرمنوتیک شناخته شده است. وی یکی از مهم‌ترین نظریه‌پردازان هرمنوتیک ادبی محسوب می‌شود. ریکور پس از درگذشت امانوئل لویناس و ولادیمیر یانکلوویچ از برجسته‌ترین فیلسوفان فرانسه محسوب می‌شد. پل ریکور در دانشگاه سوربن فرانسه درس خواند و دارای مدرک دکترا در دو رشته فلسفه و ادبیات بود (منبع: <http://fa.wikipedia.org>).
۸. پل ریکور، مقاله «خاطره و فراموشی» (www.dibache.com).

کتابنامه

الف) عربی

- ابن خلدون، عبدالرحمن بن مُجد (۱۹۸۸م)، المقدمة، لاط، بیروت: دار العوده.
- ابن منظور، مُجد بن مکرم (۱۴۰۴هـ-۱۹۸۴م)، مختصر تاریخ دمشق، تحقیق: روحیة النحاس و ریاض عبدالحمید مراد و مُجد مطیع الحافظ، الطبعة الأولى، دمشق: دار الفكر.
- ابن هشام الأنصاري، جمال‌الدین (د.تا)، شرح شذور الذهب في معرفة كلام العرب، لاط، دمشق: دار الفكر.
- _____ (د.تا)، شرح قطر الندی وبل الصدی، لاط، دمشق: دار الفكر.
- أمین، بکری شیخ (۱۴۰۰هـ-۱۹۸۰م)، مطالعات في الشعر المملوکی والعثماني، الطبعة الثالثة، بیروت: دار الآفاق الجديدة.
- انطاکی، داود (۱۹۵۷م)، تزیین الأسواق بتفصیل أشواق العشاق، الطبعة الأولى، بیروت: دار المكشوف.
- بدوی، أحمد أحمد (۲۰۰۳م)، أسس النقد الأدبي عند العرب، لاط، القاهرة: دار نضرة مصر.

1. Andre Miquel
2. Paul Ricœur

_____ (د.تا)، الحياة الأدبية في عصر الحروب الصليبية بمصر والشام، الطبعة الثانية، القاهرة: دار نضمة مصر.

تفتازانی، سعدالدين (۱۳۶۹خ)، شرح مختصر المعاني، تحقيق عبدالمتعال الصعيدي، چاپ سوم، بی‌جا: بھمن.
التونجي، محمد (۱۹۸۷م)، التيارات الأدبية إبان الزحف المغولي، الطبعة الأولى، دمشق: طلاس للدراسات والترجمة والنشر.
الجندي، أنور (۱۹۸۵م)، خصائص الأدب العربي في مواجهة نظريات النقد الأدبي الحديث، الطبعة الثانية، بيروت: دار الكتاب اللبناني.

حاجي خليفة، مصطفى بن عبدالله (۱۴۱۹هـ-۱۹۹۹م)، كشف الظنون عن أسامي الكتب والفنون، لاط، بيروت: دار الفكر.

حركات، إبراهيم (۱۴۲۱هـ-۲۰۰۰م)، مدخل إلى تاريخ العلوم بالمغرب المسلم حتى القرن ۹هـ/ ۱۵م، الطبعة الأولى، د.م: دار الرشاد الحديثة.

الحسينية، سليم (۱۹۹۷م)، أضواء على صناعة الكتابة الديوانية عند العرب منذ نشأتها حتى العصر المملوكي، لاط، دمشق: منشورات وزارة الثقافة.

الحسين، فصي (۲۰۱۱م)، الأدب العربي في العصرين المملوكي والعثماني، الطبعة الأولى، طرابلس: المؤسسة الحديثة للكتاب ناشرون.

دياب، عبدالمجيد (۱۹۹۳م)، تحقيق التراث العربي منهجه وتطوره، الطبعة الثانية، القاهرة: دار المعارف.

سمعي، شهابالدين أحمد (۱۳۶۸خ)، روح الأرواح في شرح أسماء الملك الفتح، چاپ نخست، تهران: شركت انتشارات علمي و فرهنگي.

السيوطي، جلالالدين (د.تا)، المزهري في علوم اللغة وأنواعها، شرح و تصحيح: محمد أجاد المولي و علي محمد الجاوي و محمد أبوالفضل إبراهيم، لاط، بيروت: دار الجيل.

ضيف، شوقي (د.تا)، في التراث والشعر واللغة، لاط، مصر: دار المعارف.

_____ (۲۰۰۹م)، الفن ومذاهبه في النثر العربي، الطبعة الخامسة عشرة، القاهرة: دار المعارف.

طبانة: بدوي (۱۹۸۶م)، السرقات الأدبية دراسة في ابتكار الأعمال الأدبية وتقليدها، لاط، بيروت: دار الثقافة.

عباس، إحسان (۱۴۰۱هـ-۱۹۸۱م)، تاريخ النقد الأدبي عند العرب، الطبعة الثالثة، بيروت: دار الثقافة.

عبدالنواب، رمضان (۱۴۰۶هـ-۱۹۸۵م)، مناهج تحقيق التراث بين القدامى والمحدثين، الطبعة الأولى، القاهرة: مكتبة الخانجي.

العسقلانی، ابن حجر (۱۴۱۴هـ-۱۹۹۳م)، الدرر الكامنة في أعيان المائة الثامنة، لاط، بيروت: دار المجلد.

فروخ، عمر (۱۹۹۲م)، تاریخ الأدب العربي، الطبعة الأولى، بيروت: دار العلم للملايين.

مُجَدِّ، محمود سالم (۱۴۱۴هـ-۱۹۹۳م)، أدب الصنّاع وأرباب الحرف حتى القرن العاشر الهجري، الطبعة الأولى، بيروت: دار الفكر المعاصر؛ دمشق: دار الفكر.

موسی باشا، عمر (۱۴۰۸هـ-۱۹۸۹م)، الأدب في بلاد الشام عصور الزنكيين و الأيوبيين و المماليك، الطبعة الأولى، بيروت: دار الفكر المعاصر و دمشق، دار الفكر.

_____ (۱۴۰۸هـ- ۱۹۸۹م)، تاریخ الأدب العربي العصر المملوكي، الطبعة الأولى، بيروت: دار الفكر المعاصر؛ دمشق: دار الفكر.

_____ (۱۴۰۸هـ- ۱۹۸۹م)، تاریخ الأدب العربي العصر العثماني، الطبعة الأولى، بيروت: دار الفكر المعاصر؛ دمشق، دار الفكر.

الیوسفی، مُجَدِّ لطفی (۲۰۰۲م)، فتنة المتخیل؛ الكتابة ونداء الأفاصي، الطبعة الأولى، بيروت.

(ب) فارسی

افشار کهن، جواد (۱۳۸۳ش)، بازخوانی جامعه‌شناسی سنت‌گرایی و تجددطلبی در ایران بین دو انقلاب، چاپ نخست، تهران: آوای نو.

زیاده، نیکلا أ (۱۳۵۱ش)، دمشق در عصر ممالیک، مترجم: جلال‌الدین اعلم، چاپ نخست، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

صفا، ذبیح‌الله (۱۳۶۳ش)، تاریخ ادبیات در ایران، چاپ چهارم، تهران: فردوسی.

طنطاوی، محمد (۱۳۹۱ش)، لگام زبان، پیدایی دستور زبان عربی و سیر تاریخی آن، مترجم: حسین ایمانیان و میثم ایمانیان بیدگلی، چاپ نخست، کاشان: دانشگاه کاشان.

مستملی بخاری، اسماعیل بن محمد (۱۳۶۳خ)، شرح التعرف لمذهب التصوف نور المریدین وفضیحه المدّعیین، مقدمه و تصحیح و تحشیه: محمد روشن، چاپ نخست، تهران: اساطیر.

مستوفی، حمدالله (۱۳۶۲خ)، تاریخ گزیده، به اهتمام عبدالحسین نوایی، چاپ دوم، تهران: امیرکبیر.

منابع اینترنتی

مقاله «خاطره و فراموشی» نویسنده: پل ریکور، مترجم: ویکتوریا طهماسبی، در:

<http://www.dibache.com>

مقاله «گام به گام با نظریه‌های ارتباطات»، درس پنجم، گابریل تارد، نویسنده: مهدیه موسوی، در:

<http://prchy.blogfa.com>

<http://fa.wikipedia.org>

تضحّم الذكريات الماضية (تحليل أسباب الإعجاب بالتراث العلمي والأدبي الإسلامي عند الكتاب العرب بعد هجمة المغول)

حسين إيمانان*

أستاذ مساعد في قسم اللغة العربية وآدابها بجامعة كاشان

الملخص

إن النفسية المتأزمة للإنسان المسلم بعد هجمة المغول، إما تحرب من الواقع وتسير في ما وراء الطبيعة وإما تعجب بماضيها الكامل والذهبي فتتفرّج من كلّ ما يُشَمُّ منه رائحة الإبداع ومن كلّ ما يتّسم بطابع غير إسلامي. إنّ نتيجة هذه الظاهرة في مجال الشعر هي الاهتمام بالتأويلات اللامعقولة والاستعارات الغريبة والبعيدة والنظم على طرق الشعراء الماضيين، كما تُوَدِّي في المجال العلمي إلى إعادة قراءة الكتابات الماضية وفهمها وإعادة كتابتها وعدم الإبداع فيها.

فنحن في المقال الحاضر، بعد إشارة عابرة إلى أسباب ازدهار حركة التأليف والكتابة في العصر التالي لهجمة المغول والمعروف بفترة الانحطاط، نعالج ظاهرة اهتمام مؤلفي هذه الفترة بكتابة الحواشي والشروح على المؤلفات السابقة؛ ونعتقد أنّ هذه الرغبة المقدسة نحو المؤلفات السابقة وتلخيصها أو شرحها، تُعدّ نوعاً من الاهتمام بالتراث الإسلامي العربي والذي يجب البحث عن جذورها في اتساع روح التقليد عند الشعب المسلم في هذه الفترة وفي حينهم الشديد إلى الماضي. كما يمكن القول إنّ هذه النظرة التقليدية إما تتحدّر من الآراء النقدية الراجحة في العصر ومن الوظائف التي عيّنتها النقاد للكتاب والشعراء وإما تعود إلى الظروف النفسية والاجتماعية والسياسية أو الاعتقادية التي عاشها الإنسان المسلم وساقته إلى عقلية مختلفة عما كان رائجاً في سائر العصور.

الكلمات الرئيسية: هجمة المغول؛ التراث؛ التقليد؛ كتابة الشروح والحواشي؛ علم النفس الاجتماعي.

